

از دانشمند محترم :

آقای صالحی نجف آبادی

رابطه حقوق و اخلاق

مقاله ذیل که از نظر خواننده عزیز میگذرد، تحت عنوان بالا بعضی از مواردی را که حکم عاطفه شخصی با حقوق سازگاری با سازگار است شرح میدهد. کسیکه بخواهد قانون بنویسد یا در باره قانون سخن بگوید، در رابطه بین حقوق و اخلاق را بیان کند، قلم او تا حدود زیادی مقید و محدود است، زیرا باید از هر نوع مبالغه و مجاز برکنار باشد چون قلم، قلم تجزیه و تحلیل است، و نمیتوان آنرا رها کرد تا از این سو بآن سو برود، و با مجاز گوئی و انشاء مطالب تخیلی سخن را آب و رنگ و آرایش دهد، بنابراین اگر این مقاله برای بعضی افراد خسته کننده باشد از جهت سخن مطلب است ولی تا آنجا که ممکن بوده کوشش شده است که بیش از هر چیز سادگی و روانی منظور گردد تا ملال آور نباشد، اینک شروع :

وجدان بی آرایش و عاطفه بشر دوستی انسان در بسیاری از موارد احکامی صادر میکند، مثلا اگر در کنار راه شخص نابینا پریشانی را ببینید که درخواست کمک از شما میکند؛ وجدان شما حکم میکند که کمک باین شخص خوب، و بی اعتنائی با او بداست، این حکم را حکم اخلاقی می نامیم؛ وضامن اجرای آن وجدان بیدار و عاطفه نوع دوستی است. و همچنین در اجتماع بشر؛ در معاشرت ها و روابط افراد با ملت ها بایکدیگر حقوقی تولید میشود، مثلا اگر سوار تاکسی شدید شما حقی بر راننده پیدا میکنید که شمارا بمقصد برساند، و او هم حقی بر شما پیدا میکند که اجرتش را پردازید، عقل و قانون حکم میکند که برای نظم اجتماع باید این حقوق مراعات گردد، این حکم را حکم حقوقی میخوانیم، وضامن اجرای آن در درجه اول و وظیفه شناسی و در درجه دوم قوه مجریه است، در جا هایی که بین حکم اخلاقی، یعنی حکم عاطفه شخصی با حقوق مزاحمتی نباشد، اگر هم اخلاق و هم حقوق مراعات شود زندگی گرم تر و لذت بخش تر میشود؛ و اگر فقط حکم حقوقی اجرا شود، نظم اجتماع حفظ شده ولی نزاکت اخلاقی از بین میرود، و اگر فقط حکم عاطفه عمل شود گرچه نزاکت اخلاقی زنده شده ولی بعض حقوق از بین میرود.

سوار تاکسی که میشوید اگر هم کرایه آنرا پردازید و هم باخوش روئی و خوش خوئی سیگار به راننده تعارف کنید، هر دو جهت را مراعات کرده اید و با گرمی و محبت راه را طی کرده از هم جدا میشوید، از هم جدا میشوید در حالی که یک نوع نشاط مخصوص که از بارقه محبت تولید شده

در خود احساس میکنید، و اگر فقط کرایه آنرا بپردازید، جنبه حقوقی اجرا شده و راننده از شما شکایت نخواهد داشت که چرا بامن خوشخوئی نکردی، و اگر فقط جنبه اخلاقی را عمل کرده و باراننده بسا گرمی و محبت برخورد کنید ولی کرایه او را ندهید، حق او تضییع شده و میتواند بوسیله قوه مجریه آنرا دریافت کند مثال دیگر: اگر شما هم هزینه زندگی خانواده را تأمین کنید و هم بچه‌ها، و هم سرتان بامهر بانی و گرمی رفتار نمایند، هم حقوق و هم اخلاق را مراعات کرده و از لذت زندگی خانوادگی هم شما هم خانواده شما بهره‌مند میشوید. و اگر فقط حکم قانون را مراعات کرده هزینه زندگی خانواده و سایر حقوق قانونی آنها را تأمین کنید، ولی آنها را از اظهار لطف و عنایت مخصوص محروم نمائید؛ نمیتوانند شکایت قانونی از شما داشته باشند، همسر شما نمیتواند به مقامات قضائی شکایت کند که: شوهرم بالطف و خوشی از من دلجوئی نمیکند، و اگر فقط حکم وجدان و عاطفه را اجرا کرده بسا گرمی و محبت از آنها دلجوئی کنید اما هزینه زندگی را تأمین نکنید، میتوانند بوسیله مقامات قضائی حق خود را ثابت کرده و توسط قوه مجریه دریافت کنند.

خلاصه چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی خانوادگی، اگر فقط جنبه قانونی و حقوقی عمل گردد بیش از يك زندگی خشك و خشن و محصور در چهار دیوار قانون حاصل نخواهد شد، و اگر فقط جنبه اخلاقی اجرا شود، نه حقوقی، حق افراد ازین میرود، زیرا با خوشروئی فقط، نه بنزین تا کسی تأمین میشود و نه شکم بچه‌ها سیر میگردد، و اگر حکم عاطفه و قانون با هم اجرا شود زندگی يك روح و صفای دیگری پیدا

کرده ، و بهره کامل از آن بدست میآید . اگر بخوا هیمن برای توضیح مطلب مثالی بیآوریم ، میتوان گفت : حقوق درزندگی اجتماع بمنزله مواد اصلی يك ساختمان است که بدان وسیله فقط کالبد و اسکلت آن ساخته میشود ، و اخلاق مانند رنگ و روغن و نقاشی آن است که ساختمان را مرغوبتر و دلپذیرتر مینماید ، کاخ زندگی اجتماع هم وقتی بعد اعلاى زیبایی و دلپذیری میرسد ، که وجدان پاک انسانی و عاطفه نوع دوستی در آن دخالت کامل داشته و سهم خود را درست ایفاء کند ، اما چون حکم عاطفه ضامن اجرای قهری ندارد باید بوسیله تشویق و تبلیغ عاطفه را تعریك و وجدان را بیدار نمود ، تا احکام اخلاقی بمورد عمل گذاشته شود ، و اجتماع از ثمرات حیات بخش آن بهره مند گردد . در جاهایی که حکم عاطفه با حکم قانون و حقوق سازگار است - مانند مثالهایی که زدیم - رابطه بین حقوق و اخلاق رابطه حسنه و دوستانه است ، و حقوق و اخلاق دست در دست هم و در آغوش هم زندگی را لذت بخش و فرح انگیز میکنند و ارزش واقعی آنرا ظاهر مینمایند .

ولی نکته مهمی که هدف اصلی مقاله است ؛ این است که حکم عاطفه در صورتی اجتماع را ترقی میدهد ؛ و زندگی را امید بخش و با ارزش می نماید که با حق اجتماع مزاحمت نداشته باشد همان طور که برای هر يك از افراد ، در هم زیستی و معاشرت با هم حقوقی است ، برای اجتماع هم حقوقی است که افراد نمی توانند بخاطر منافع شخصی یا عاطفه یا عوامل دیگر آن حقوق را پایمال کنند ، اجتماع در مقابل فرد ، شخصیت با ارزش و قابل توجهی دارد

که از شخصیت فرد خیلی برجسته تر و محترم تر است ، نمی گویم که چون اجتماع از افراد تشکیل شده است پس حق اجتماع عبارت از مجموع حقوق افراد است ، و حقوق شخصی همه افراد از حقوق يك فرد بیا ارزش تر است ؛ بلکه میگویم : خود حیثیت اجتماع دارای يك شخصیت وزین و دارای حقوقی است که از حقوق شخصی افراد با ارزش تر و مراعات آن حقوق از مراعات حقوق افراد لازم تر است اگر کسی مسلحانه بمال و ناموس مردم حمله کند؛ و جرم او نزد مقامات قضائی ثابت شود ؛ علاوه بر اینکه مثلا صاحب مال می تواند حق خود را دریافت کند ، باید سارق مسلح مجازات شود ، و صاحب مال نمی تواند از مقامات قضائی درخواست کند که از کیفر او بگذرند ، و هم چنین مقامات قضائی یا قوای اجرائی نمی توانند او را از مجازات معاف دارند ؛ درست است که عاطفه نوع دوستی حکم میکند که : این سارق هم بشر است . اسیر خواسته های نفس ، گرفتار حرص و آرزو غرق احتیاج است ، بالاخره دارای جهات ضعفی است که بیش و کم در همه افراد هست حالا که گرفتار شده شایسته است بموجب بشر دوستی از او عفو و اغماض کنند . این حکم عاطفه شخصی است ، در صورتیکه باحقی از حقوق مزاحمت نداشته باشد اجرای آن بجاست و چنانچه اشاره کردیم زندگی را گرم تر و لذت بخش تر می کند ، ولی در مثل این مورد چون باحق اجتماع مزاحمت دارد قابل اجرا نیست ، سارق مسلح گذشته از اینکه مال يك شخص را برده ، و بحق يك فرد تجاوز کرده است يك ضربه هم با اجتماع زده و يك رخنه هم در نظام عمومی ایجاد

کرده ، و در اصطلاح حقوقی عمل دزد مسلح يك جنبه خصوصی دارد
 که بمال يك شخص تجاوز کرده است ، و يك جنبه عمومی دارد که
 ضربتی بنظم اجتماع زده است ؛ در فقه اسلامی جنبه خصوصی را به
 «حق الناس» تعبیر میکنند ؛ و جنبه عمومی را «حق الله» مینامند ،
 و این از آن جهت است که شخص معینی صاحب این حق نیست ،
 بلکه صاحب آن اجتماع است ، و ولی اجتماع خداست از این رو حق الله
 خوانده می شود ، جنبه خصوصی این تجاوز قابل گذشت است .
 صاحب مال حق دارد بگوید : من از مال خود گذشتم ؛ چون این حق
 خود اوست ؛ ولی نمی تواند بگوید دزد مسلح را کیفر ندهید ، زیرا
 حق کیفر مربوط با اجتماع است ، و يك فرد از اجتماع نمی تواند حقی را
 که مربوط بخود او نیست تضییع کند ، درست است که ندای عاطفه
 شخصی این است که : از این شخص مجرم بگذرید ، اما ندای اجتماع
 و روح عدالت عمومی و عاطفه اجتماعی هم این است که : باید شخصی
 که نظم عمومی را بر هم زده و روح عدالت اجتماعی را جریحه
 دار کرده ، و مسلحانه بمال و ناموس مردم حمله برده است ، بدست
 مجازات سپرده شود . پس در این جا حکم عاطفه شخصی با حکم قانون
 و حقوق اجتماع مزاحمت دارد و اجرای حکم اخلاقی با عدالت اجتماعی
 سازگار نیست و در مثل این مورد رابطه بین حقوق و اخلاق رابطه خصمانه
 است و بهیچوجه نمی توانند باهم کنار بیایند ؛ یا باید حکم عاطفه شخصی
 اجرا شود ، و حق اجتماع پایمال گردد و یا باید حق اجتماع محفوظ بماند
 و بخاطر احیای عدالت اجتماعی قانون مجازات با کمال خشونت اجرا شود ،

و جنایتکار بکفر خود برسد .
 قوانین حقوقی که در این زمینه نوشته شده در این بیکاری که
 بین حکم عاطفه شخصی و حق اجتماع است، حکم عاطفه را شکست داده
 و حق اجتماع را مقدم داشته اند .

قرآن کریم هم در این مورد حق اجتماع را زنده کرده ، و حکم
 عاطفه را بی ارزش و غیر قابل اجرا، شمرده است ، در سوره مائده آیه ۳۳
 میفرماید : انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض
 فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف
 او ینفوا من الارض .

یعنی مجازات کسانی که با خدا و رسول او سر جنگ دارند، و در ایجاد
 فساد در روی زمین کوشش میکنند این است که یا کشته شوند ، یا بدار
 آویخته گردند ؛ یا یک دست و یک پای آنها بطور چپ و راست قطع شود
 یا از سر زمین مسلمین تبعید شوند .

دزد مسلح در اجتماع ایجاد فساد میکند ، و مجازات او به ترتیبی
 که گفته شد ، در قرآن کریم مقرر شده است و این بدان جهت است که
 امنیت اجتماع را بخاطر میاندازد و این حق است از اجتماع که تضییع
 میشود ، و چون بموجب انما ولیکم الله ورسوله - خدا و رسول او
 ولی اجتماع هستند سارق مسلح که امنیت اجتماع را تهدید میکند ،
 مثل این است که با خدا و رسول او جنگ میکند ، و از این جهت در قه
 باو «محارب» گفته میشود ، در اینجا چنانچه ملاحظه میفرمائید قرآن
 مجید اصلاً حکم عاطفه شخصی را منظور نداشته ؛ و حق اجتماع را زنده
 کرده است .

و همچنین درباره زنا که جرم اجتماعی است و جنبه عمومی دارد ،
 و ضربت کشنده ایست که بعفت و پاکدامنی اجتماع وارد میشود میفرماید:
 الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم
 بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر و لیشهد
 عذابهما طائفة من المؤمنین (سوره نور آیه ۲۰) .

یعنی هر يك از زنا دهنده و زنا کننده را صد ضرب به شلاق روی پوست
 بدنشان بزنید و اگر ایمان بخدا و روز جزا دارید ، نباید در اجرای قانون
 خدا مهربانی و عاطفه درباره آن دو ، شماراتحت تأثیر قرار دهد (که از کیفر
 آنها خودداری کنید) و این مجازات باید در حضور يك طایفه از مسلمین
 واقع گردد چنانچه روشن است ، قرآن کریم در اینجا هم عاطفه شخصی را
 شکست داده ، و حق اجتماع را مقدم داشته است البته اجرای قانون
 مجازات بعد از ثابت شدن جرم است و اثبات این قبیل جرمها ، یعنی
 عمل خلاف عفت در فقه باین است که خود مجرم چهار دفعه اقرار کند ؛
 یا چهار نفر از افراد در ستکاز گواهی بر رؤیت خود عمل بدهند .
 با توجه بطریق اثبات عمل خلاف عفت قانون مجازات نوعاً درباره اشخاصی
 اجراء میشود که یکسره پرده عفت را دریده و آشکارا مرتکب عمل زشت
 میشوند ، بطوریکه این قبیل عمل را جزء اعمال عادی خود میدانند ،
 و از مشاهده دیگران باک ندارند بنابراین دیگر جاندارد که کسی بگوید:
 بموجب آزادی هر فرد در عمل خود ، نباید مردوزنی که بار ضایت یکدیگر
 يك عمل جنسی انجام داده اند مجازات شوند ، آنها میخواهند خود
 آلوده باشند و میخواهند انتحار اخلاقی کنند ، دیگر چرا باید شلاق

بخوردند این سخن منطقی نیست ، زیرا آزادی فرد تا وقتی محترم است که بحیثیت اجتماع لطمه نزند و فرشته عفت و اخلاق عمومی را ترور نکند ، وبدون تردید ارتکاب اینطور اعمال بطور آشکار نه تنها آلودگی وانتحار اخلاقی است ، بلکه ضربه زدن به حیثیت اجتماع و ترور کردن عفت عمومی است ، بنابراین پس از ثابت شدن جرم ، هیچ مقامی حق ندارد تحت تأثیر عاطفه حکم قاضی را نقض کند یا اجرای قانون مجازات را متوقف سازد ، زیرا اگر حکم قاضی را نقض کند استقلال قاضی و امنیت قضائی را ترور کرده ، واگر قانون مجازات را متوقف سازد پاك دامنیت و عفت اجتماع را باخطر انداخته است و این هر دو حق اجتماع است .

ناگفته نماند که استقلال قاضی حق شخصی خود قاضی نیست ، واینکه در فقه مقرر شده است که هیچ مقامی حق ندارد حکم قاضی را نقض کند . اگر چه از لحاظ مقام مافوق آن قاضی باشد ، از این جهت است که اگر حکم قاضی قابل نقض باشد امنیت قضائی از بین میرود و اجتماع نمیتواند در پناه دستگاه قضاوت حقوق خود را درست استیفاء کند ، پس استقلال قاضی بستگی کامل بحق اجتماع دارد ، و این همان مسئله حیاتی و مهم است که مدتها است ، فکر مقامات داد گستری را بخود مشغول داشته و در باره استقلال قضات سخنها میگویند در فقه بطور صریح وقاطع استقلال کامل بقضات داده شده است .

از مطلب دور نشویم ، پس روشن شد که در مورد عمل خلاف عفت ، رابطه بین عاطفه شخصی و حق اجتماع رابطه خصمانه است و حکم عاطفه محکوم بشکست و غیر قابل اجرا است ، و جای آن نیست که کسی

دلسوزی کند و بگوید: اینها هم اسیر شهوت و غریزه جنسی بوده اند، بر فرض که يك خطائی هم کردند شایسته است از آنها بگذرند، این ندای عاطفه است ولی ندای اجتماع و عفت عمومی اینست که: بخاطر دلسوزی بی مورد شخصیت و زین و پیر ارزش اجتماع را درهم نکوبید، و پاك دامنی عمومی را بخطر نیندازید، و از مجازات اشخاص مجرم خود داری نکنید، و چنانچه اشاره کردیم قرآن کریم حق اجتماع را مقدم داشته و فرموده است: اگر ایمان بخدا و روز جزا دارید نباید بحکم عاطفه در حق آن دو نفر ناپاك (زن و مرد زنا کار) دلسوزی کنید، تفسیر این جمله اینست که اجرای قانون مجازات درباره افراد ناپاك از حقوق اجتماع است و خداوند ولی اجتماع است، پس بالمآل این حق متعلق بخدا است اگر ایمان بخدا و روز جزا دارید حق خدا را تضییع نکنید، و زنا کار را از کیفر معاف ندارید، زیرا در روز جزا از آن بازخواست میشود.

داستان بنی قریظه

در اینجا مناسب میدانم داستان اعدام یهود بنی قریظه را بعنوان شاهد و نمونه برای مطلب خود ذکر کنم تا معلوم شود که: اعدام آنها حق اجتماع بوده و پیغمبر اسلام راهی نداشته است که بخاطر عاطفه شخصی حق اجتماع را تضییع کند و از اعدام آنها خودداری نماید. ما برای اینکه ثابت کنیم که یهود بنی قریظه با آتش خیانت و جنایت خود سوختند، باید عوامل و علل جنگ بنی قریظه را بطور سربسته یاد آوری کنیم. بعقیده نگارنده در تحقیق مطالب بیش از هر چیز باید کوشش کرد

که: فکر و قام تحت تأثیر احساسات قرار نگیرد. مرد محقق کسی است که در تحقیق هر مطلبی بهیچوجه عاطفه دینی و عقیده مذهبی را منظور ندارد تا بتواند بعمق مطلب برسد و عادلانه قضاوت کند اینک بقسمتی از تاریخ واقعه بنی قریظه و مقدمات و اسباب آن اشاره میکنیم آنگاه درباره اعدام یهود یهودیها دوری را بعقل میسپاریم.

در سال پنجم هجری از طرف یهود بنی النضیر که قبلا در نواحی شرقی مدینه ساکن بودند، و در اثر خیانت (۱) و پیمان شکنی خود مجبور بجلاء وطن گشته، و هر قسمتی از آنان بدیاری رفته بودند، تحریکات دامنه داری بر ضد مسلمین شروع شد و بقول یکی از رؤسای آنها که حیی بن اخطب نام داشت. «بتمام وسائل ممکنه متشبث شدند (۲) تا بتوانند حمله وسیعی بمدینه نموده، و حکومت نو بنیاد اسلام را واژگون کنند و مسلمین را برای همیشه نابود سازند؛ و بهمین منظور روابط سیاسی بامکه برقرار کردند و توانستند رؤسای مکه را که هیچجده سال بود بچنگ سرد و گرم بر ضد اسلام ادامه داده بودند، باز دیگر برای برانداختن حکومت اسلام آماده سازند، و توانستند از قبایل مختلف عرب سر باز داوطلب تهیه کنند، و اجرت کافی برای آنها مقرر نمایند

(۱) باینکه بین آنها با مسلمین پیمان عدم تعرض منعقد شده بود، نقشه ترور کردن پیغمبر اسلام را کشیدند و چیزی باجرای نقشه نمانده بود که: از سوء قصد آنها آگاهی حاصل شد؛ و پیشوای اسلام این بار هم از مرگ نجات یافت.

(۲) او میگفت لقد قلقت کل مقلقل و جهدت کل الجهد و لکنه من یغفل الله یغفل.

یعنی برای نابود کردن مسلمین تا آنجا که نیرو داشتیم کوشیدیم؛ ولی کسی را که خدا کمک نکند کوشش او بجائی نیرسد

و توانستند از یهود خیبر کمک مالی دریافت کنند که بسر بازان داوطلب بدهند؛ و خلاصه تو انستند حد اقل ده هزار سرباز برای حمله بمدینه تجهیز کنند، و چون این عده از عشائر مختلف عرب تجهیز شده بودند بنام احزاب خوانده شدند.

قبل از ورود قوای مهاجم احزاب مسلمان که در حدود سه هزار نفر سرباز داشتند از سوه قصد آنها آگاه شدند.

و در مدت بیست و چند روز در تمام ناحیه غربی مدینه که آسیب پذیر و قابل حمله بود، و قسمتی از شمال غربی و جنوب غربی مدینه خندقی بشکل خط منکسر که در چند قسمت آن پیچ و خمهایی وجود داشت، بطول بیش از پنج کیلومتر و شاید عرض چهارالی پنج متر کردند.

دوسه روز پیش از ورود احزاب خندق تمام شده بود؛ هنگامیکه نیروهای مهاجم بمدینه حمله ور شدند، بدستور پیغمبر اسلام زنان و کودکان را به برجها و قلعه‌هایی که در داخل شهر بود انتقال دادند و سربازان مسلمان در دامنه کوه سلح که در ناحیه غربی مدینه نزدیک خندق بود موضع گرفتند، قوای مکه بریاست ابوسفیان از جانب پائین (مغرب) که راه مکه بمدینه بود، و سایر قبایل از طرف بالا (۱) (نواحی شرقی و شمال شرقی)

(۱) در قرآن کریم در سوره احزاب آیه ۱۰ راجع به هجوم احزاب می فرماید: اذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم.

یعنی در آن هنگام که دشمنان از بالا و پائین بسوی شما آمدند، چون دریای احمر در غرب مدینه واقع است و از مدینه بطرف دریا زمین سراسیم است و سیلپهایی که از نواحی مدینه بر میخیزد بطرف دریا میرود از اینرو جانب غرب مدینه پائین و ناحیه شرق و شمال شرقی بالا خوانده میشود و نیز در قرآن کریم درباره قافله قریش که از نواحی ساحلی دریای احمر بمکه رفت، میفرماید: والركب اسفل منکم: یعنی کاروان قریش در ناحیه پائین شما بود.

بمدینه رو آوردند ، نیروهای مکه در ناحیه شمال غربی بفاصله نسبتاً زیادی از خندق وارد نگاه مسلمین موضع گرفتند و قبایل هم پیمان آنها در ناحیه کوه احد در شمال مدینه فرود آمدند ، با ورود قوای متجاوز احزاب که در ناحیه آسیب پذیر مدینه بمنظور حمله منزل گرفتند ، وضع مدینه غیر عادی اعلام شد ، و با وجود اینکه بیش از سی نفر سوار از مسلمین روز و شب در طول خندق به پاسبانی و گشت مشغول بودند و با وجود اینکه معبرهای خندق بوسیله گماشتگان مخصوص حفاظت میشد ، و برجهای مراقبت در جاهای لازم وجود داشت ، با همه اینها وحشت و ترس شدیدی بر مسلمین از هر دو زن مستولی شده بود .

و هر لحظه بیم حمله ده هزار سرباز مجهز احزاب میرفت که بدون تردید سه هزار سرباز مسلمان در برابر آنها نیروی مقاومت نداشتند و با اینکه نواحی جنوبی مدینه از نخلهای زیاد پوشیده شده بود ، و در نواحی شرقی قلعه های یهودیها قرار داشت و بدینجهت در این دو ناحیه خندق نکندند زیرا چندان بآن احتیاج نبود ، معذک بیم آن می رفت که دشمن بدسته های کوچک تقسیم شده و از این دو ناحیه حمله کنند ، در هر حال شهر مدینه غرق بیم واضطراب بود ، و یک نوع حالت یأس و ناامیدی هر گزاری بر مسلمین حکومت میکرد ، بطوریکه بعضی از مسلمانان سست عنصر به بهانه اینکه خانه های آنها بی حفاظ است ، از پیغمبر اسلام اجازه می گرفتند که بعنوان حفظ خانه ها از لشکر گاه فرار کرده بخانه های خود بروند و در جنگ شرکت نکنند ، قرآن کریم حالت رقت بار مسلمین را بطور اشاره گزارش میدهد ، در سوره احزاب آیه ۱۱ میفرماید:

هنالك ابتلي المؤمنون وزلزلوا زلازا شديدا يعني مسلمانين در آن حادثه
خطرناك به آزمائش دشواری گرفتار شده و تكان سختی خوردند.

در ایام محاصره مدینه احزاب مهاجم توسط حنی بن اخطب نصیری با
یهود بنی قریظه که منازل آنها در نواحی شرقی مدینه بود تماس گرفتند و
برای آنکه بتوانند هم از داخل شهر و هم از خارج آن حمله کنند از بنی قریظه
درخواست شرکت در جنگ نمودند.

یهود بنی قریظه قبلا با مسلمانین پیمان عدم تعرض منعقد کرده
بودند و یکی از مواد پیمان این بود که : اگر دشمن به مدینه حمله کند بدفاع
مشترک پردازند و بهمین علت برای حفر خندق بمسلمانین ابزار و ادوات دادند
ولی به پیشنهاد احزاب تسلیم شدند و برخلاف مواد پیمان وعده شرکت در جنگ
عالیه مسلمانین دادند و با احزاب هم دست و هم دستاستان شده و بطور صریح اعلام
جنگ کردند حتی نسبت به پیغمبر اسلام ناسزاها گفتند و بدین وسیله بیش از
پیش موجبات بیم و هراس مسلمانین را فراهم ساختند و در حساسترین موقع
که میبایستی طبق مواد پیمان بدفاع مشترک پردازند با این پیمان شکنی
آتش بی نظمی و ناامنی را در امن زدند و حتی يك عده از آنها برای ارباب
مسلمانین بخانه های آنها حمله کردند و زنان و کودکان را بوحشت و اضطراب
انداختند و این امر مسلمانین را فوق العاده نگران کرد بطوری که پانصد نفر
از سربازان مأمور شدند لشکر گاه را رها کرده بداخل شهر بروند و شب و
روز از قسمت های مختلف شهر حفاظت کنند.

احزاب متجاوز بعد از بیست و چند روز محاصره مدینه بعلل و عواملی
که جای شرحش نیست بدون جنگ رسمی و بدون موفقیت بدیوار

خود باز گشتند فقط در سه نفر کشته دادند و رفتند.

پیغمبر اسلام بعد از آنکه مطمئن شد که دیگر احزاب بر نمیگردند مصالحت در آن دید که بنی قریظه را که قبلا پیمان شکنی کرده و بخانه های مسلمین مسامحانه حمله برده و باز هم بیم آن میرفت که اقداماتی بر ضد مسلمین نمایند در محاصره خویش در آورد از این رو بسر بازان خود فرمان داد که برای محاصره آنها آماده شوند بیست و پنج روز آنها را محاصره کردند و پیغمبر اسلام هیچگونه دستور حمله نمی داد تا آنکه آنها حاضر شدند يك نفر را بحکمیت تعیین کنند و سعد بن معاذ انصاری را که با آنها سوابق دوستی داشت برای این منظور تعیین کردند پیغمبر اسلام که بانها قول داد بحکمیت راضی شود با این امر موافقت کرد سعد را که در آن وقت مریض و بستری بود حاضر کردند جلسه دادرسی تشکیل شد و طرفین نزد سعد اقرار کردند که بحکمیت او راضی هستند آنگاه قاضی حکیم حکم کرد مردان جنگی آنها اعدام شوند و اموال منقول آنها بین همه مسلمین و املاك آنها فقط بین مهاجرین که در مدینه صاحب ملك نبودند تقسیم شود و زنان و فرزندان آنها در ملك مسلمین در آیند پس از صدور حکم قاضی و اعلام آن مردان جنگنده بنی قریظه که قبلا خلع سلاح و بازداشت شده بودند در طول سه روز صبح و عصر اعدام شدند این بود فشرده اصل داستان بنی قریظه و عوامل و اسباب آن.

اینک برای بیان حقیقت مطلب هر يك از قسمتهای مختلف آنرا جدا گانه توضیح میدهم.

سؤال - چرا پیغمبر اسلام دستور محاصره بنی قریظه را داد ؟
 جواب - هر منطقه ای که در معرض هجوم دشمن قرار گرفته و هر لحظه خطر
 حمله دشمن پیش بینی میشود بیش از هر چیز احتیاج به نظم داخلی و امنیت
 محلی دارد ، باید قبل از هر کار اوضاع داخلی آنرا تثبیت کرد تا بتوان
 هنگام تهاجم دشمن بطور کامل بدفاع پرداخت .
 و روی همین اصل قبلا پیغمبر اسلام با قبایل مختلف یهود و از
 جمله بنی قریظه پیمان عدم تعرض منعقد کرده بود ، چون بین مدینه و مکه
 حالت جنگ وجود داشت و قبلا معلوم شد که : یهود بنی قریظه برخلاف
 مواد پیمان در حساس ترین و خطرناکترین موقع نظم داخلی شهر را
 برهم زدند و بطور صریح اعلام جنگ کردند و بخانه های مسلمین حمله
 بردند ؛ و پس از آنکه نیروهای احزاب بدون موفقیت باز گشتند باز هم
 وضع شهر مدینه بحال عادی بر نگشته و بی نظمی و نا امنی برقرار بود و
 هر لحظه احتمال میرفت که از طرف بنی قریظه که مسلمین را عصبانی میدیدند
 توطئه دیگری بر ضد حکومت اسلام بشود .
 از این رو برای تثبیت اوضاع داخلی و برقرار کردن نظم و آرامش
 محلی پیغمبر اسلام دستور داد سر بازان او که تازه بخانه های خود
 بازگشته بودند بطرف منازل بنی قریظه که چند کیلومتر تاخانه پیغمبر
 فاصله داشت رهسپار شده و آنها را در محاصره خود در آورند ، بدیهی
 است با این محاصره امنیت شهر تأمین شده خطر توطئه بنی قریظه
 بر ضد مسلمین بر طرف میگردد پس دستور محاصره بهیچوجه یک
 عمل تجاوز کارانه محسوب نمیشود بلکه جنبه دفاعی و احتیاطی دارد

سؤال - چرا در زمانه محاصره دستور حمله صادر نشد؟
 جواب - از تاریخ جنگهای اسلام بخوبی روشن است که پیغمبر اسلام بیش از هر چیز می کوشید که تا ممکن است صلح و صفا برقرار باشد و از طرفین خون ریخته نشود و همیشه تسلط بر دشمن مهاجم را بدون خون ریزی ترجیح میداد، و از اینرو در جنگ بدر پیشنهاد صلح را پذیرفت و نلی قوای متجاوز مکه آنرا رد کردند، بطور کلی در سیاست خارجی اسلام يك جنبه منفی وجود داشت و آن عدم تعرض ابتدائی و عدم شروع ب جنگ بود و در این روش پیغمبر اسلام از قرآن الهام میگرفت در سوره احزاب آیه ۴۷ وارد شده است که: وَلَا تَطْعَمُوا كَفْرًا مِنَ الْكُفْرَانِ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذْيَهُمْ يَعْنِي از دشمنان خارجی و ایادی داخلی آنها پیروی نکن ولی از آزار آنها خودداری کن جمله اول جنبه مثبت سیاست خارجی را روشن میکند و آن استقلال کامل در روش سیاسی و پیروی نکردن از یگانگان و ایادی داخلی آنهاست، جمله دوم جنبه منفی آن را بیان میسازد، و آن شروع نکردن با آزار و جنگ با آنهاست و به پیروی از همین سیاست بود که در هیچ جنگی دستور شروع بحمله صادر نمیشد و بهمین علت در تمام ایام محاصره بنی قریظه با اینکه آنها محارب شناخته شده بودند، دستور حمله از طرف پیغمبر اسلام صادر نشد.

سؤال - چرا پیغمبر اسلام از مسلمین درخواست نکرد که حکم سعد بن معاذ - قاضی تحکیم - را نقض کنند و مردان جنگی بنی قریظه را اعدام نکنند؟

جواب - این موضوع دارای دو جنبه است یکی جنبه قضائی و دیگر

جنبه حقوقی و از هر دو جنبه باید روشن شود.

چنانچه سابقاً اشاره کردیم پیشنهاد تعیین حکم و قاضی از طرف خود بنی قریظه شد و شخص قاضی را هم خود آنها انتخاب کردند، آنها سعد بن معاذ را بملاحظه سوابق دوستی که بین آنها با او بود انتخاب کردند و پیغمبر اسلام نیز طبق قولی که داده بوده موافقت کرد و هیچگونه توطئه قبلی درین نبود و معلوم نبود که حکم قاضی چه خواهد بود پس از آنکه قاضی چون بنی قریظه را معارب تشخیص داده بود حکم اعدام آنها را صادر کرد پیغمبر اسلام نمیتوانست آن را نقض کند یا درخواست نقض آن را از مسلمین بنماید زیرا اعدام آنها حق شخصی خود او نبود و اگر حکم قاضی را نقض می کرد استقلال قاضی و امنیت قضائی را عملاً از بین برده بود و این دو ضرر بزرگ برای اجتماع داشت یکی اینکه دیگر کسی بدستگاه قضائی اعتماد نداشت که حقوق خود را در پناه آن استیفاء کند و دیگر آنکه این يك سنت ناروایی میشد و بین مردم باقی میماند و هر مقام متنفذی باستناد عمل پیغمبر اسلام حکم قاضی را آنجا که برفع او نبود نقض میکرد پس برای حفظ استقلال قضات و تثبیت امنیت قضائی حکم سعد بن معاذ را نقض نکرد این از نظر جنبه قضائی.

اما از نظر جنبه حقوقی چنانچه پیش از این اشاره کردیم اعدام مجرمی که جرم او جنبه عمومی دارد حق اجتماع است و هیچ مقامی نمیتواند قانون مجازات را متوقف سازد و سابقاً توضیح دادیم که جرم کسیکه مسلحانه بمردم حمله میکند يك جرم اجتماعی است و اعدام او حق

اجتماع است و هیچ کس حق ندارد از مجازات او جلو گیری کند ، و این مطلب را هم قوانین حقوقی تصدیق کرده و هم قرآن کریم تثبیت نموده است آری ندای عاطفه شخصی این است که سارق مسلح چون اسیر حرص و آرزو احتیاج بوده دست بجنایت زده و شایسته است از او بگذرند . ولی ندای اجتماع در روح عدالت عمومی اینست که : حیثیت اجتماع را نباید فدای شخص کرد . و نباید نظم عمومی و عدل اجتماعی را بخطر انداخت پیغمبر اسلام هم نمیتواند ندای عدالت اجتماعی را خفه کند ، و بر خلاف همه عقلا ی دنیا بر خلاف حقوق اجتماع ندای عاطفه را اجابت کند . زیرا او بر چمدان عدالت است چگونه میتواند عدل اجتماعی را در هم بکوبد و حقوق عمومی را پایمال کند ، و از مسالمت تقاضا کند که از اعدام مجرمین که معارب شناخته شده و بحکم قاضی محکیم ، محکوم بمرک شده اند صرف نظر کنند ، بنابراین پیغمبر اسلام جز اینکه مجرمین بنی قریظه را که عده آنها از چهار صد و پنجاه تادو برابر آن نوشته اند بدست مجازات بسپارد چاره ندارد ، و یک مجرم و هزار مجرم در حکم یکسان هستند ، در عین حال که قلب پر محبت او جریمه دار است و در عین حال که ناله زنان و کودکان او را سخت ناراحت کرده است ، چون رحمة للعالمین است ، و چون ولی اجتماع است نمیتواند بنخاطر حکم عاطفه که یک حکم اخلاقی است حقوق اجتماع را تضییع کند ، و امنیت عمومی را از بین ببرد . او چاره ندارد جز اینکه ناراحتی و تلخی هوقت را با همه سختی که دارد تحمل کند تا ذائقه عموم و کام اجتماع شیرین شود . او مینخواهد مکتب و وسیع بشریت را پایه گذاری کند ؛ تا اخلاق فاضله انسانیت که برای تکمیل آن

مبعوث شده است در آن مکتب تکمیل گردد. از اینجهت نمیتواند بندای انسانیت، و ناله حقوق اجتماع و نوای روح عدالت عمومی توجه نکند و از مجازات مجرمین خود داری نماید. پس معلوم شد که بنی قریظه به آتشی که خود افر و ختند سوختند، و خورده گیر بهائی که بعض نویسندگان اروپائی در این مورد میکنند که باید گفت از فرومایگی قلم را برای تحریف حقایق استخدام میکنند، بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد نه جنبه تحقیق اگر پیغمبر اسلام قصد خونریزی داشت پس چرا هفتاد نفر اسیر را که در جنگ بدر از نیروی دشمن گرفت اعدام نکرد؟ و چرا در هیچ جنگی قبل از حمله دشمن فرمان حمله نمیداد و چرا هنگام فتح مکه برای جلوگیری از جنگ روابط مخابراتی را با مکه قطع کرد؟ و چرا بعد از آنکه مکه را تسخیر کرد فرمان اعدام دشمنان سرسخت را که بیشتر از بیست سال با او مبارزه کرده بودند صادر نکرد بلکه با اینکه آنها در قبضه او و تحت سیطره او بودند حکم آزادی همه را داد؟ اگر اعدام مجرم دیکتاتوری و سفاکی است پس چرا در دنیای متمدن امروز ما مداران ممالک بزرگ از مقامات قضائی و قوه های اجرائی درخواست نمیکنند که از اعدام مجرمین محکوم بمرک خودداری کنند؟ در عصر موشک و قمر مصنوعی که بیش از هر چیز آزادی مورد احترام ملت های زنده دنیا است، چرا افراد محکوم را آزاد نمیکنند؟ و چرا بناله زنان و کودکان آنها اعتنا نمیکنند، و با کمال خشونت محکومین با اعدام را بدست مرک میسپارند اینها همه برای این است که چون آزادی و امنیت اجتماع مورد احترام همه ملت های زنده جهان است بخاطر حفظ آزادی اجتماع و عدالت و امنیت عمومی از اعدام مجرم

خودداری نمیکنند، و بحکم عاطفه شخصی کمترین توجهی نمی نمایند، پس معلوم شد که داستان بنی قریظه یکی از مواردی است که رابطه بین حکم اخلاقی یعنی عاطفه شخصی و قوانین حقوقی رابطه خصمانه است و بخاطر حفظ حقوق اجتماع حکم عاطفه محکوم بشکست است و از عمل پیغمبر اسلام درباره بنی قریظه معلوم میشود که او تا چه اندازه طرفدار نظام اجتماع و بسط عدالت عمومی و برقرار کردن آرامش و حفظ حقوق ملت بوده است. فصلی الله علیه و علی اهل بیته الطاهرین.

قم - ۷ شعبان ۱۳۷۸

نعمت الله صالحی نجف آبادی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی